



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیریت تحصیلات تکمیلی
پژوهشکده ادبیات

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

تحلیل گفتمان در چند داستان شاهنامه با تأکید بر انسجام متن

استاد راهنما
آقای دکتر تقی پورنامداریان

استاد مشاور
آقای دکتر عبدالحسین فرزاد

پژوهشگر
زهرا مهربان اجائی

اسفند ماه ۱۳۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چکیده

تحلیل گفتمان یکی از مقولاتی است که معمولاً در زبان‌شناسی مورد توجه قرار می‌گیرد. اما در مطالعات بین‌رشته‌ای می‌توان از تحلیل گفتمان برای بررسی متون ادبی بهره برد. یکی از شاخه‌های تحلیل گفتمان، تحلیل انسجام متن است. در این زیرشاخه، عواملی که در یک متن باعث ایجاد انسجام و پیوستگی می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرند. با توجه به این که شاهنامه فردوسی، یک اثر حماسی و روایی است، بحث انسجام و پیوستگی در متن آن و در طول داستان‌های مختلف آن امر مهمی است. در این پژوهش، بیش از همه به آراء مایکل هلیدی و رقیه حسن، در مورد انسجام متن توجه شده است و از دیدگاه آنان دو داستان معروف شاهنامه، یعنی رستم و سهراب و بیژن و منیژه مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند.

واژه‌های کلیدی: تحلیل گفتمان، انسجام متن، شاهنامه، هلیدی، فردوسی.

فصل اول

کلیات

در مورد تاریخ مسائل ادبی و زبان‌شناسی باید به کتاب‌های مستندی که در این زمینه نوشته شده‌اند اشاره گردد و از آن‌ها برای توضیح این مطلب استفاده شود.

«آنچه امروز به عنوان «تاریخ زبان‌شناسی» در اختیار ماست و در نوشته‌هایی با نامی شبیه به این ثبت شده است، نشانگر واقعیتی انکارناپذیر است و آن این‌که، جدا از چند استثناء، تمامی پژوهش‌های موجود از دیرباز تا کنون از دو ویژگی بارز برخوردار بوده‌اند، نخست این‌که چنین مطالعاتی دربارهٔ زبان‌ها صورت پذیرفته‌اند، و نه زبان» (صفوی ۱۳۸۶: ۲۳)

اصطلاح «تحلیل گفتمان» نخستین بار در سال ۱۹۵۲ در مقاله‌ای از زبان‌شناس معروف انگلیسی زلیک هریس به کار رفته است. زلیک هریس در این مقاله دیدی صورت‌گرایانه از جمله به دست داد و تحلیل گفتمان را صرفاً نگاهی صورت‌گرایانه (و ساختارگرایانه) به جمله و متن برشمرد. بعد از هریس، بسیاری از زبان‌شناسان تحلیل گفتمان را نقطهٔ مقابل تحلیل متن دانسته‌اند. به اعتقاد این عده تحلیل گفتمان شامل تحلیل ساختار زبان گفتاری - مانند گفت‌وگوها، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها - و تحلیل متن شامل تحلیل ساختار زبان نوشتاری - مانند مقاله‌ها، داستان‌ها، گزارش‌ها و غیره - است. دیری نگذشت که بعضی از زبان‌شناسان این مفهوم را در معناهای متفاوتی به کار بردند. دسته‌ای معتقد بودند که تحلیل گفتمان بیشتر به کارکرد یا ساختار جمله و کشف و توصیف روابط آن می‌پردازد. به عبارت دیگر تحلیل گفتمان نزد این عده عبارت بود از شناخت رابطه جمله‌ها با یکدیگر و نگرستن به کل آن چیزی که نتیجه این روابط است. مطابق این تعریف، تحلیل گفتمان برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان‌شناسانه، دیگر صرفاً با عناصر نحوی و لغوی تشکیل‌دهندهٔ جمله به عنوان عمده‌ترین مبنای تشریح معنا، یعنی زمینه متن سروکار ندارد، بلکه فراتر از آن به عوامل بیرون از متن، یعنی بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و غیره سروکار دارد. بنابراین، تحلیل گفتمان «چگونگی تبلور و شکل‌گیری معنا و پیام واحدهای زبانی را در ارتباط عوامل درون زبانی [زمینه متن] واحدهای زبانی، محیط بلافصل زبانی مربوطه و نیز کل نظام زبانی و عوامل برون زبانی [زمینه اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی] بررسی می‌کند» (فرکلاف ۱۳۷۹: ۸)

«زبان‌شناسی نقش‌گرا ابتدا با پژوهش‌های زبان‌شناسان مکتب پراگ همچون: رومن یاکوبسن، نیکولای تروبنسکوی و ویلم مستیوس هم‌زمان با تشکیل حلقهٔ زبان‌شناسان پراگ در سال ۱۹۲۶ آغاز گردید. نخستین تلاش مؤثر زبان‌شناسان نقش‌گرای مکتب پراگ در زمینهٔ واج‌شناسی بود.

از دیگر دستاوردهای مهم زبان‌شناسی نقش‌گرای مکتب پراگ، چگونگی شکل‌گیری مفاهیم در درون ساخت جمله‌های زبان و همچنین میزان بار معنایی نهاد و گزاره و بخش‌های سازندهٔ آن‌ها را از

دیدگاهی نقش‌گرایانه و روان‌شناختی مورد توجه قرار دادند. به علاوه آنان دربارهٔ روند تغییر ارزش معنایی واژه‌ها با هر کاربرد آن‌ها در بافتی خاص نیز دیدگاه‌های قابل توجهی ارائه نمودند.

یکی دیگر از زبان‌شناسانی که در شکل‌گیری و رشد و تحلیل متن نقش داشته‌اند، لویی یلمزلف از مکتب زبان‌شناسی کپنهاگ است. زیرا خلاف سنت زبان‌شناسان حاکم که واژه در مرکز توجه بود، یلمزلف با اتخاذ روش‌شناسی جدید قیاس از متن شروع کرد. متن‌های زبانی مناسب برای توصیف زبان برگزید یعنی حرکت از کل یا طبقه به جزء را انتخاب کرد. یلمزلف زبان را طبقه‌ای کلی و به صورت نظامی به هم بافته در نظر می‌گیرد و تمامی متن‌های زبانی را شامل می‌شود.

به عقیدهٔ یلمزلف متن‌های زبانی واقعیات انتزاعی‌اند که از طریق به‌کارگیری قضایا و نظرات منطقی سودمند و آزمون‌پذیر بر توده‌ای از گفتارهای مربوط به زبانی خاص استنتاج می‌شوند. بنابراین چگونگی واقعیت یافتن متن‌های زبانی به سودمندی و نیز به شیوهٔ به کار بستن روش‌های منطقی بر گفتار متکی است.

بر این اساس نظام روابط ساختی زبان از تجزیهٔ طبقه‌ای متن‌ها زبانی از راه تحلیل یا تجزیهٔ نقش به دست می‌آید، به این منوال که هر بار متن به بخش‌های کوچک‌تر تجزیه می‌شود و این کار ادامه می‌یابد تا تجزیهٔ کامل گردد و سرانجام عناصر بنیادین و تجزیه‌ناپذیر زبان مشخص شود.

در حالی که در دهه‌های ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۰ زبان‌شناسان ساخت‌گرای پیرو روش بلومفیلد در آمریکا همچنان تلاش می‌کردند که تا حد ممکن بدون استفاده از معنی، اصول تجزیه و تحلیل واجی و نحوی را تدوین کنند.

در مکتب زبان‌شناسی انگلستان نظریهٔ تازه‌ای مطرح گردید که در آن معناشناسی و واج‌شناسی اهمیت اساسی داشتند.

این نظریه متعلق به جان فرث (۱۸۹۰ - ۱۹۶۰ م.) بود که در دهه‌های فوق موجب گسترش مکتب زبان‌شناسی انگلستان گردید. به طور کلی فرث نظریهٔ خود را بر پایهٔ توجه به دو زمینهٔ ویژهٔ بررسی زبان، یعنی توصیف معنی بر پایهٔ (بافت موقعیت و واج‌شناسی نوایی) ارائه کرد. اصطلاح «بافت موقعیت» را نخست براون مالینوفسکی (۱۸۸۴ - ۱۹۴۲) مردم‌شناس لهستانی الاصل به کار برد. مالینوفسکی این جنبه از زبان را که واژه‌ها در آن دارای بار معنایی اصلی خود نیستند و فقط نقش اجتماعی محض دارند، «باب صحبت گشایی» می‌نامد.

او جمله را دادهٔ اصلی زبان و نیز ابزار اجتماعی بسیار مهمی می‌دانست از این رو زبان را پدیدهٔ ویژهٔ رفتاری در نظر می‌گرفت و نه نشانه‌ای در برابر فکر. (ر.ک آقاگل‌زاده ۱۳۸۵: ۱۷ - ۲۲)

نکتهٔ جالبی که در تحلیل‌های این پژوهش نیز اهمیت دارد این است که در زمان‌های قدیم، چنین نگاهی به زبان داشتند:

اجزاء کلام زبان یونانی در رساله «فن دستور» هشت جزء در نظر گرفته می‌شود که عبارتند از اسم، فعل، وجه وصفی، حرف تعریف، ضمیر، حرف اضافه، قید و حرف ربط. (ر.ک صفوی ۱۳۸۶: ۴۶)

مالینوفسکی معتقد بود که معنی هر گفتار تنها در بافت موقعیت آن مشخص می‌شود و بنابراین معنی را با کاربرد برابر می‌دانست. به نظر او نقش‌های زبان در آن فرهنگی که به کار می‌رود تعیین می‌گردد و معمولاً دارای سه نقش است.

الف) کاربردشناختی

ب) جادویی (زبان است که محیط را هدایت می‌کند)

ج) ادبی ماملکر

فرث معتقد است که معنی عبارت است از «نقش» در «بافت» به سخن دیگر، معنای عبارت یا جمله مجموعه معنای تک‌تک کلمات آن نیست، بلکه نقشی است که در آن گفته یا جمله در موقعیتی خاص ایفا می‌کنند. از این لحاظ فرث تا حدودی تحت تأثیر مالینوفسکی بود که پیش از او مفهوم بافت موقعیت را مطرح کرده بود.

نکته بسیار مهمی که فرث را حداقل ۳۰ الی ۴۰ سال از همفکرانش جلوتر قرار می‌دهد، این است که فرث خلاف زبان‌شناسان دیگر که جمله را داده اصلی در بررسی زبان می‌دانستند.

متن زبانی را در بافت موقعیت به عنوان داده و واحد بررسی در نظر می‌گرفت و به ویژه بر تحلیل نوایی متن تأکید داشت.

اما ضمن اعتراف به دینی که مالینوفسکی بر گردن او داشت، معتقد بود که بافت موقعیتی مالینوفسکی در ارتباط با یک دیدگاه زبان‌شناختی دقیق و صحیح نسبت به مسئله چندان مناسب نیست. زیرا این نظریه «بخشی از فرایند اجتماعی بشر است که می‌تواند جداگانه مورد مطالعه قرار گیرد.»

فرث بافت موقعیتی را تنها ابزار بیانگر معنی نمی‌داند، بلکه آن را یکی از ابزارها یا روش‌های توصیفی زبان تلقی می‌کرد، کما اینکه دستور را نیز ابزار دیگری، البته با شکلی متفاوت. فرث تأکید می‌کند که بررسی زبان بر پایه بافت موقعیت مستلزم این است که بافت موقعیت همراه با متن زبانی مورد نظر تحلیل شود.

او تحلیل زبان بر پایه بافت موقعیت را از راه مراحل زیر ممکن می‌داند:

۱- روابط درون متنی

الف: هم‌نشینی

ب: جانشینی

۲- روابط درونی بافت:

الف: عناصر متن زبانی در ارتباط با عناصر غیرزبانی

ب: روابط تحلیلی موجود میان بخش‌های متن زبانی (واژه‌ها، تکواژها، گروه‌ها و عناصر و بخش‌های درون بافت موقعیت مانند: پدیده‌ها، اشخاص، شخصیت‌ها و...)

دنین معتقد است که واژه‌ها بر پایه توالی‌های ممکن آن‌ها در هر زمان به همراه بررسی سطح آوایی شناخته می‌شوند و لازم نیست که معنی واژه‌ها از پیش در نظر گرفته شود. او در توضیحات خود پیرامون چگونگی تعیین معنی واژه‌ها می‌گوید معنی واژه‌ها از دو راه قابل تشخیص است:

(الف) مفهوم اشاره‌ای معمول که در بافت موقعیتی خاص به کار می‌رود.

(ب) بر پایه هم‌آیی یا همراهی خاصی که هر واژه با سایر واژه‌ها دارد.

در واقع این دو راه نمونه‌های هم‌آیی و ویژگی‌های معنایی واژه‌ها را نشان می‌دهد.

آنچه را فرث در این‌جا مطرح می‌کند همان انسجام واژگانی است که هالیدی و حسن، چند دهه بعد مطرح کردند. (ر.ک آفاگل‌زاده ۱۳۸۵: ۲۳ - ۲۵)

هالیدی و حسن، در مورد انسجام متن نظریه‌ای را در کتاب «انسجام در انگلیسی» مطرح نمودند.

«ملاکهای هالیدی و حسن بیشتر جنبه صوری داشت. در مقابل هایمز عواملی را برای تعیین نقش

جملات در گفتگو به دست می‌دهد که میتوان آنها را ملاکهای نقشی متن خواند.» (صفوی ۱۳۸۲: ۳۷)

در دیدگاه هایمز جمله‌ها جدا از متن واحد زبانی محسوب نمی‌شوند بلکه این دیدگاه متنی بر قواعد گفتاری موجود در یک جامعه است.

به تبع همین تفکر ارتباط گفتاری سه‌بعدی جای جمله را گرفت. از نظر هایمز این سه لایه عبارتند از:

۱- موقعیت‌های کلامی

۲- رخدادهای کلامی فعالیت‌هایی که تحت سیطره قواعد گفت‌وگو که فرارتاباتی هستند و کنترل می‌شوند.

۳- کنش‌های سخن که همان کوچکترین واحدهای گفت‌وگو هستند مانند: فرمان‌ها، دستورها، لطیفه‌ها، احوال‌پرسی‌ها، خوش‌آمدگویی‌ها.

هایمز معتقد است کسی که دارای توانش ارتباطی است باید بداند که یک صورت زبانی تا چه حد مناسب یک بافت اجتماعی معین است.

هایمز با بسط ابعاد توانش زبانی صحت یک صورت زبانی را تنها به صورت دستوری اکتفا نمی‌کند، بلکه کاربرد صحیح آن را در چارچوب قوانین و قراردادهای اجتماعی و فرهنگی نیز می‌داند.

در دو دهه اخیر در مقالات زیادی با رویکرد کلامی که ریشه در دیدگاه نقش‌گرایی به خصوص دیدگاه نقش‌گرایی هالیدی داشته‌اند، صاحب‌نظران، تلاششان بر این بوده است که برای ساخت و فهم ساخت‌های

دستوری، انگیزه‌ها و دلایل گفتمانی اقامه و عامل ساخت و تحلیل صورت‌های زبانی اعم از جمله و متن را عامل برونی زبان از قبیل انگیزه‌های روانی و ایدئولوژیکی معرفی کنند.^۱ (ر.ک آقاگل‌زاده ۱۳۸۵: ۲۸ - ۳۳)

تعداد زیادی از محققان غیر ایرانی و ایرانی در زمینه عوامل انسجامی مقالات و کتاب‌های گوناگونی تألیف نموده‌اند. از این میان، هالیدی و حسن (1995) عمده‌ترین مطالب را در این خصوص در کتابی تحت عنوان انسجام در انگلیسی ارائه نموده، در آن به بررسی همه عوامل انسجام‌بخش متن شامل انسجام دستوری، پیوندی و واژگانی پرداخته‌اند. ویدوسون (1979) نیز از دیدگاه ویژگی‌های همگانی گفتمان علمی به بررسی متون پرداخته و نشان داده است که صورت‌های زبانی چگونه به لحاظ کارکردی در متون نمود می‌یابند.

همچنین برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مهاجر، مهران و محمد نبوی. به سوی زبان‌شناسی شعر، رهیافتی نقش‌گرا. تهران: مرکز. ۱۳۷۶.^۱

۱ - ۲- تعریف تحلیل گفتمان:

«گفتمان (Discours) را به صورت‌های گوناگون تعریف کرده‌اند. مضمون این تعریف‌ها این است که گفتمان با واحدی بزرگتر از جمله سروکار دارد. همان‌گونه که با استفاده از قواعد دستور زبان می‌توانیم اسامی مرکب، گروه، بند و جمله بسازیم با استفاده از قواعد گفتمان می‌توانیم جمله‌ها را طوری بیان کنیم که با هم مرتبط باشند به طوری که شنونده یا خواننده از جمله‌ای به جمله‌ی دیگر روان و راحت منتقل شود. قواعد گفتمان سبب می‌شود که جمله‌های پاراگراف ارتباطی منطقی و سالم با یکدیگر داشته باشند و به اصطلاح پاراگراف منسجم باشد. به کمک قواعد گفتمان است که می‌توانیم پاراگراف‌ها را منطقی به دنبال هم بیاوریم و سرانجام متنی بسازیم که انسجام و سامان داشته باشد؛ و همه‌ی این‌ها برای این است که کلام مؤثرتر باشد.» (صلح‌جو ۱۳۷۷: ۷)

گفتمان عبارت است از چگونگی تولید و سامان گرفتن یک متن - چه کتبی و چه شفاهی - از جانب تولیدکننده و فرایند درک آن از جانب مخاطب.

گفتمان را نباید با متن اشتباه گرفت. گفتمان مجموعه‌ی عناصر، لوازم و شرایطی است که چنانچه گرد هم جمع آیند متن را به وجود می‌آورند. بنابراین متن حاصل و نتیجه‌ی گفتمان است. به سخن دیگر، گفتمان فرایند و متن فرآورده‌ی آن است. گفتمان پویا و متن ایستا است.

۱ - ۳- تعریف متن:

یک متن می‌تواند نوشتاری باشد یا گفتاری؛ به نظم باشد و یا به نثر. گفتگوی بین چند نفر باشد و یا تک‌گویی. می‌تواند یک ضرب‌المثل باشد و یا یک نمایشنامه‌ی کامل. درخواست موقتی کمک باشد و یا مباحثات هرروزه‌ی یک هیئت. اما همه‌ی متن‌ها کاربرد یک واحد زبانی هستند. متن یک واحد دستوری، مانند جمله و یا بند نیست و نمی‌توان آن را با توجه به طولش شناسایی کرد. گاهی متن به عنوان نوعی فراجمله (Super-sentence) تصور می‌شود، یعنی واحدی دستوری که رابطه‌اش با جمله مانند رابطه‌ی جمله با بند و یا رابطه‌ی بند با گروه است. امری که در زبان‌شناسی ساخت سلسله مراتبی نامیده می‌شود که بر اساس آن واحدهای کوچکتر، واحدهای بزرگتر را می‌سازد. اما چنین تصویری گمراه‌کننده است.

متن چیزی مانند جمله و تنها بزرگتر از آن نیست؛ متن چیزی است که ماهیتاً با جمله تفاوت دارد. بهتر است متن به عنوان واحد معناساختی در نظر گرفته شود: واحدی که نه صورت آن که معنی آن اهمیت دارد. بنابراین متن یا بند و یا جمله نه به دلیل اندازه‌اش بلکه به دلیل تحقق یافتن (Realization) که به

معنی رمزگذاری یک نظام نمادی در نظام دیگر است، ارتباط می‌یابد. در واقع متن از جمله‌ها ساخته نمی‌شود بلکه به وسیله جمله رمزگذاری شده و تحقق می‌یابد. اگر متن را این‌گونه در نظر بگیریم، دیگر به دنبال تلفیق ساختاری اجزای متن نخواهیم بود و یکپارچگی متن ماهیتاً از یکپارچگی موجود در جمله متفاوت خواهد بود.

۱-۴- تعریف انسجام

«مفهوم انسجام، مفهومی معنایی است و به رابطه معنایی درونی متن اشاره دارد. انسجام هنگامی رخ می‌دهد که تعبیر عناصری از گفتمان به عناصر دیگری وابسته باشد. یعنی یکی به نحوی پیش‌فرض دیگری باشد که نتوان عنصر دوم را بدون استفاده از عنصر اول رمزگشایی کرد. هنگامی که چنین ارتباطی بین عناصر متن برقرار شود در واقع رابطه انسجام به وجود آمده است و دو عنصر موجود در متن با یکدیگر ترکیب شده و عامل بالقوه متن می‌شود.

انسجام بخشی از نظام زبانی است. عوامل بالقوه انسجام در ارجاع، حذف و سایر امکانات زبانی نهفته است که در ادامه بحث خواهیم کرد.

انسجام هم مانند سایر روابط معنایی در زبان بر اساس لایه‌های سازمان‌دهنده زبانی مطرح می‌شود. می‌توان زبان را این‌گونه توصیف کرد:

نظام چندگانه رمزگذاری که در سه سطح و یا لایه مطرح می‌شود:

لایه معناساختی (معنی) لایه دستور واژگانی (صورت) و لایه آوایی / نوشتاری (تجلی عینی).

آنچه که به متن انسجام می‌بخشد، چیزی فراتر از ترتیب جملات یک متن است. انسجام مجموعه‌ای از روابط را می‌سازد که به همه طبقه‌های متن تعلق دارند و متن را از آنچه که متن نیست مجزا می‌کند و جوهره معنایی متن را به هم متصل می‌کند. تمرکز انسجام بر روی معنی متن نیست. تمرکزش بر چگونگی شکل‌گیری معنی در متن است.

متن به عنوان یک واحد معنایی به صورت جملات نمود می‌یابد و به این صورت است که می‌توان رابطه بین دو جمله و متن را بررسی کرد. مجموعه‌ای از جمله‌های مرتبط صورت‌بندی و یا تحقق عینی متن است. در نتیجه بیان کردن واحد معنایی یک متن به انسجام میان جمله‌ها بستگی دارد.

از آنجایی که تولیدکننده متن از انسجام برای نشان دادن بافتار (Texture) و دریافت‌کننده از آن برای تعبیر متن بهره می‌برد، منطقی خواهد بود اگر ما از انسجام به عنوان معیاری برای تشخیص مرزهای متن

استفاده کنیم.» (Halliday and Hasan 1995: 4 - 5)

در باب اهمیت انسجام متن، می‌توان به جمله زیر نیز استناد کرد:
«گناه هنری نابخشودنی داستان‌نویس عجز او است در حفظ یکدستی لحن.» (ولک و وارن ۱۳۸۲: ۲۴۴)

۱- ۵- انواع انسجام:

انسجام تحت نام پنج عنوان معرفی می‌شود: ارجاع، جایگزینی، حذف، حروف ربط و انسجام واژگانی. این دسته‌بندی بر اساس صورت‌های زبانی شکل گرفته است.

«به نظر می‌رسد نظریه تکامل‌یافته انسجام هلیدی و حسن (۱۹۸۵) در زبان‌شناسی نقش‌گرا که بر پایه لفظ و معنا و به‌خصوص معناست، بتواند با روشی علمی در یافتن انسجام و پیوستگی متن راهگشا باشد. بر اساس این نظریه، یکی از ویژگی‌های متن، داشتن انسجام است؛ به عبارت دیگر ممکن است درجه انسجام یک متن کم یا زیاد باشد اما نمی‌توان گفت که آن متن انسجام ندارد؛ زیرا متن فاقد انسجام، متن نیست.» (پورنامداریان و ایشانی ۱۳۸۹: ۸ و ۹)

(نظریه مقوله و میزان و نقش‌های اجتماعی زبان در ساخت متن)

هالیدی در نخستین سال‌های دهه ۱۹۶۰، نظریه دستوری خود را به نام دستور زبان «مقوله و میزان» ارائه کرد، برخی از زبان‌شناسان نظریه دستوری هالیدی را نزدیک‌ترین نظریه نحوی به فرضیه چندنظامی فرث می‌دانند.

به نظر هالیدی ماده از راه تقابل‌های زبانی ویژه نظام می‌یابد و صورت را پدید می‌آورد. ساخت واجی به عنوان سطح میانی دیگری است که صورت را با وضعیت‌های برون‌زبانی پیوند می‌دهد. تجزیه و توصیف دستوری زبان، با در نظر گرفتن چهار مقوله نظری یعنی: واحد / ساخت / طبقه و نظام و همچنین پیوند مقوله‌های یادشده از راه میزان‌ها مرتبه، تجزیه محور هم‌نشینی زبان مشخص می‌گردد واحد گفته می‌شود که در مرتبه‌های گوناگون ظاهر می‌شوند. پنج واحد ساختی زبان از این قرارند:

- جمله

- بند

- گروه

- واژه

- تکواژ

به علاوه شبکه روابطی که در درون هر واحد وجود دارد، ساخت نامیده می‌شود. از این رو هر واحد به نوبه خود ساختی را نشان می‌دهد که از مجموعه‌ای از واحدهای مرتبه پایین‌تر و روابط موجود میان آنها تشکیل می‌گردد.

به بیان دیگر، مجموعه‌ای از واحدهای هر مرتبه از راه روابط ویژه میان آنها ساخت واحد مرتبه بالاتر را پدید می‌آورد. یعنی، جمله از یک یا چند بند و بند از یک یا چند گروه و گروه از یک یا چند واژه و واژه از یک یا چند تکواژ تشکیل می‌شود. به علاوه به مجموعه واحدهایی را که بتوان در یک جایگاه ویژه از ساخت واحد بالاتر به کار برد طبقه و نیز به مجموعه امکانات و یا تعداد اعضای درون یک طبقه نظام گفته می‌شود، مانند نظام شمار، ضمائر، زمان و... (ر.ک آقاگل‌زاده ۱۳۸۵: ۵۰)

«نقش‌گرایی هالیدی که اصطلاحاً به دستور نظام‌مند مشهور است نیز به وجود نظام صوری زبان قائل است و آن را تابع و وابسته به نقش ارتباطی و کاربرد زبان می‌پندارد و به ارائه تبیین‌های نقشی برای نظام صوری زبان تأکید دارد. در این شق نقش‌گرایی گلچینی از مفاهیم مربوط مأخوذ از سنت نقش‌گرایی اروپایی شامل مکتب لندن و مشخصاً نظریه نظام - ساخت ج. آر. فرث، دستاوردهای یلمزلف، مکتب پراگ، مشخصاً

آراء مستیوس که به بار خبری و اطلاعی ساخت جملات از قبیل مفاهیم مبتدا و خبر توجه داشت، ابزارها و عوامل انسجام و ایجاد متن مشهود و بارز است.» (دبیر مقدم ۱۳۷۸: ۱۳)

نمودار نظریه دستوری هالیدی

جوهر صوتی

← ساخت آوایی ← صورت (ساخت زبان) ← بافت ← محیط

جوهر فعلی

هالیدی در بررسی‌های بعدی خود زبان را بر پایه نقش‌های اجتماعی آن مورد توجه قرار می‌دهد. به نظر او صورت یا ساخت زبان از راه کاربردهای نقشی آن برای هدف‌های اجتماعی گوناگون شکل گرفته است. او زبان‌آموزی کودک را نیز بر پایه تعبیر نقشی توضیح می‌دهد. به عقیده او کودک از راه کسب مجموعه نقش‌های اجتماعی و ساخت‌های زبانی مناسب با آنها در به‌کارگیری زبان مهارت می‌یابد البته این به آن معنا نیست که از نظر او نقش اجتماعی عمومی کاربرد یکسان باشد، بلکه مفهومی انتزاعی‌تر از آن مد نظر است که به اصول دستوری که زبان انسان بر پایه آن سازمان می‌یابد مربوط می‌شود.

نقش‌های اجتماعی در ساخت‌گونه‌ها یا سبک‌های اجتماعی زبان آشکار می‌شود، به دیگر سخن ساخت‌های زبانی خاص که کودک فرا می‌گیرد بازتاب‌های مستقیم نقش‌های اجتماعی زبان است که در گفتار او ظاهر می‌شود به همین دلیل به عقیده هالیدی نقش‌های اجتماعی زبان موجب پدید آمدن شکل زبان می‌شود.

بر این اساس نظام دستوری شامل یک درون‌داد نقشی و یک برون‌داد ساختی است.

فرایند مذکور، نقش‌های اجتماعی گوناگون را با ساخت‌های زبانی مناسب در گفتار پیوند می‌دهد. دستور زبان به عنوان ابزاری در نظر گرفته می‌شود که انتخاب‌هایی از معنی را که از نقش‌های گوناگون زبان ناشی می‌شود به یکدیگر پیوند می‌دهد و به آنها در ساخت‌های هم‌گون زبان به صورت گفتار تحقق می‌بخشد.

هالیدی سه نقش اجتماعی عمده را در نظر می‌گیرد که اساس نظام دستوری زبان را تشکیل می‌دهد.

نقش اطلاعاتی: یا بیان تجربه‌های بیرونی و درونی

نقش معاشرتی: یا بیان احساس نسبت به دیگران و کاربرد صورت‌های زبانی مناسب در برخوردهای

اجتماعی

نقش فنی: یا جمله‌سازی که گوینده را قادر می‌سازد آنچه را می‌خواهد بگوید به گونه‌ای سازمان دهد که به صورت بافتی خاص و معنی‌دار باشد و به عنوان یک پیام نقش مناسب را ایفا کند.

هالیدی زبان را به صورت یا ساخت محض در مفهوم سوسور در نظر نمی‌گیرد که در جریان تحقق به صورت گفتار کم و بیش منحرف شده باشد. به عقیده او میان زبان و گفتار اصلاً مرزی وجود ندارد، مگر آن که این دو را به ترتیب برابری برای آنچه انسان می‌تواند بگوید و آنچه می‌گوید در نظر بگیریم.

بر این پایه، زبان گستره‌ای از توانایی‌های بالقوه رفتاری است که نقش‌های اجتماعی آن را شخص و محدود می‌کنند. از همین رو، هالیدی ساخت‌های زبانی را تنها از راه بافت‌های اجتماعی مهمی که گفتار به آن مربوط می‌شود قابل بررسی می‌داند.

البته در هر متن مرتبط، عوامل صوری چندی وجود دارد که تا حد زیادی نشان می‌دهند که این جمله‌ها به هم مربوط هستند که آن‌ها را عوامل انسجام نامیده‌اند. تعداد این عوامل را هالیدی و حسن در زبان انگلیسی پنج نوع دانسته‌اند که عبارتند از:

ارجاع - جانشینی - حذف به قرینه، عوامل ربطی از قبیل: پیوندها و اشارات، انسجام واژگانی.

گفتمان به آنچه می‌خواهیم بیان کنیم و یا بیان مورد نظر و متن به شیوه‌ای که پیام را ادا می‌کنیم اطلاق می‌شود. ارائه پیام به صورت متن تابع سازوکار و ملاحظات بسیاری از طرف گوینده و نویسنده است.

(ر.ک آقاگل‌زاده ۱۳۸۵: ۵۱ - ۵۷)

«محققان عملکردها و نقش‌های گوناگونی برای زبان قائل شدند. هالیدی در آثار متعدد خود من جمله در کتاب مقدمه‌ای بر دستور کاربردی (۱۹۸۵) سه نقش عمده در زبان قائل است:

۱- تجربی

۲- اندرکنشی

۳- متنی

در مورد عملکرد سوم باید گفت: برای اینکه جملاتی چند دنباله یکدیگر قرار گیرند و پاراگراف و متنی معنادار تشکیل دهند این جملات باید ترتیب معینی داشته باشند. به علاوه از لحاظ معنا و عملکرد به هم مرتبط باشند.

اگر جملات پاراگرافی را در هم بریزید و به افرادی چند بدهید می‌توانند آن‌ها را به ترتیب مناسب خود برگردانند. آن چیست که این ارتباط را برقرار می‌نماید. مهمترین عامل همان چهارچوب معنایی و صوری گونه‌هاست.» (یارمحمدی: ۲۶۶)

«نظریه انسجام هلیدی و حسن، نخستین بار برای تحلیل عوامل انسجامی در زبان انگلیسی به کار رفت. این نظریه قابلیت استفاده در هر زبانی را دارد؛ هرچند ممکن است الگوهای انسجامی زبان‌ها متفاوت باشد» (سارلی و ایشانی ۱۳۹۰: ۵۲)

۱ - ۶ - انسجام متن:

مؤلفه‌های انسجام متن در یک اثر، از نظر دستوری و واژگانی و محتوایی مختلف هستند. اما در این پژوهش هدف، بررسی انسجام متن از نظر دستوری و واژگانی است و مؤلفه‌هایی که به این موضوعها مرتبط می‌شوند در این رساله مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این مؤلفه‌ها را می‌توان تحت عناوین زیر دسته‌بندی کرد:

۱ - ۶ - ۱ - عوامل دستوری

۱ - ۶ - ۱ - ۱ - ارجاع:

در زبان، بعضی از کلمات خاصیت ارجاعی دارند. بدین معنا که علاوه بر این که خود مفهومی را منتقل می‌سازند، به مفهومی دیگر نیز ارجاع می‌دهند. این مفهوم دوم ممکن است که در متن وجود داشته باشد و یا در بیرون متن. در مورد اول، نوع ارجاع را «درون متنی» و در مورد دوم «برون متنی» می‌نامیم. نکته‌یی که در این جا مطرح می‌شود این است که انسجام متن، به معنی ارتباط بین اجزای اثر است. بنابراین ارجاع برون متنی که به چیزی بیرون از اثر اشاره دارد، از مؤلفه‌های انسجام متن محسوب نمی‌گردد. اما ارجاع درون متنی که در آن، بخشی از متن، بخشی دیگر را تداعی می‌کند و در حقیقت به آن ارجاع می‌دهد، به انسجام متن کمک می‌کند و باعث می‌شود که اجزای اثر به یکدیگر مرتبط گردند. ارجاع‌های درون متنی به انواع مختلفی تقسیم می‌شوند که همگی از نظر دستوری تقسیم‌بندی شده‌اند، چرا که خاصیت ارجاعی این مقوله‌ها، در دستور زبان نمود می‌یابد:

۱ - ۶ - ۱ - ۱ - ۱ - ضمائر شخصی:

ضمایر شخصی نظیر «من»، «تو»، «او»، «ما» و... همگی خاصیت ارجاعی دارند. بدین معنا که به شخصیتی دیگر اشاره می‌کنند و خود، به تنهایی دارای معنا نیستند، بلکه به خاطر اشاره به مصداقی دیگر، معنا می‌یابند. در این مورد باید اشاره کرد که اهمیت ضمائر شخصی در انسجام متن بدین دلیل است که بخشی از متن را به بخشی دیگر مرتبط می‌کنند، چرا که ارجاع ضمیر، عمدتاً به شخص یا چیزی است که یا پیش‌تر در متن ذکر شده و یا بعد از این در متن به آن اشاره خواهد شد. بنابراین ضمیرهای شخصی را می‌توان یا پیش‌مرجع نامید یا پس‌مرجع. (در ارجاع پیش‌مرجع، مرجع ضمیر، پیش از خودِ ضمیر آمده است و در ارجاع پس‌مرجع، مرجع ضمیر بعد از ضمیر می‌آید). شایان ذکر است که عمدتاً ضمیرهای شخصی، پیش‌مرجع هستند.

۱-۶-۱-۱-۲- ضمائر اشاره

ضمایر اشاره نیز مانند ضمایر شخصی به مفهومی جز خود ارجاع می‌دهند که در متن وجود دارد. ضمایر اشاره، مانند «این»، «آن»، «آنها» و... همگی به بخشی از متن اشاره دارند که پیش‌تر از آنها آمده یا پس از آن خواهد آمد. البته باید توجه داشت که ضمایر اشاره بر خلاف ضمایر شخصی (همان‌طور که در متن پژوهش نیز بدین نظر خواهیم رسید)، به پس از خود ارجاع می‌دهند و در اصطلاح پس‌مرجع هستند. تأثیر ضمایر اشاره بر انسجام متن نیز، مانند تأثیر ضمایر شخصی است، بدین معنی که آنان نیز با ارجاع‌های خود، بخشی از متن را به بخشی دیگر متصل می‌کنند.

۱-۶-۱-۱-۳- عناصر ارجاعی مقایسه‌ای

عناصر ارجاعی مقایسه‌ای، کلمات یا عباراتی هستند که باعث می‌شوند، بخشی از متن یا عنصر در متن، با بخش یا عنصری دیگر مقایسه شود. نمونه‌های مشهور آن «بهتر»، «بدتر»، «بدترین»، «بیشتر»، «بیشترین»، «زیباتر» و... است. پسوندهای صفت تفضیلی‌ساز، عمدتاً باعث به وجود آمدن چنین عناصری می‌شوند. این عناصر، از این نظر برای انسجام متن دارای اهمیت هستند که باعث می‌شود که مخاطب با خواندن این بخش، به مقایسه دو عنصر در متن بپردازد. این مسئله باعث می‌شود که ذهن مخاطب به گذشته برگردد و یا به ادامه متن نظر کند و عناصر مورد مقایسه را بیابد و در کنار یکدیگر قرار دهد. عناصر ارجاعی مقایسه‌ای، می‌توانند پیش‌مرجع یا پس‌مرجع باشند.

۱-۶-۱-۱-۴- برخی قیدها

بعضی از قیدها، مانند «اکنون»، «حالا»، «سپس» و... می‌توانند در انسجام متن مؤثر باشند. خاصیت این عناصر چنین است که نشان می‌دهند، عبارتی که پس از آنها می‌آید با عبارتی پیش از این مرتبط است. به عنوان مثال، قید «سپس» بدین معناست که بخشی از روایت آمده است و در ادامه آن بخشی دیگر می‌آید. این قیدها، بین دو عبارت می‌آید و عبارت بعد از خود را به عبارت پیش از خود پیوند می‌دهد. از این رو باید گفت که این قیدها نیز خاصیت ارجاعی دارند و به انسجام متن کمک می‌کنند.

۱-۶-۱-۲- جانشینی

در زبان، برخی از واژه‌ها یا عبارات یا حتی جملات، جانشین بعضی دیگر می‌شوند. بدین معنی که به جای تکرار شدن یک اسم، فعل، یا جمله، عبارتی دیگر می‌آید. مثلاً:

« - صبح شما بخیر

- همچنین»

در عبارت بالا، «همچنین»، جانشین «صبح شما بخیر» شده است. در این عبارت، اگر مخاطب، جمله اول را نخوانده باشد، معنای جمله دوم را به درستی درک نخواهد کرد، چرا که آن عبارت، جانشین جمله پیشین شده است و معنای آن را تکرار می کند.

جانشینی نیز از نظر تحلیل انسجام متن، دارای اهمیت خاصی است. چرا که درک بخشی از متن را منوط و وابسته به درک بخشی دیگر می کند. بنابراین مخاطب برای فهمیدن بخشی از متن، باید به بخشی دیگر رجوع کند و این مسئله باعث می شود که بین اجزای متن، ارتباط بیشتری برقرار گردد. با توجه به این که جانشینی در انسجام متن از نظر دستوری بررسی می شود، انواع آن نیز، از نظر دستوری دسته بندی شده است. برای جانشینی می توان انواع زیر را برشمرد:

۱- ۱- ۲- ۱- ۱- اسم

در متن، گاهی چیزی، جانشین اسم می شود. مثلاً یک صفت به جای موصوف (اسم) می آید. در چنین حالتی، مخاطب پس از خواندن جانشین اسم، خود اسم را در ذهنش تداعی می کند. البته باید توجه داشت که گاهی، اسمی که در ذهن مخاطب تداعی می شود، در خود متن وجود ندارد که در این صورت، اسم، جانشین عنصری، خارج از متن شده است، که در تحلیل انسجام متن بررسی نمی شود. جانشینی اسم، با عنصری دیگر، باعث می شود که بخشی از متن با بخشی دیگر که در آن، اسم مورد نظر آمده است، مرتبط گردد و به انسجام متن کمک می کند.

۱- ۱- ۲- ۲- فعل

گاهی عنصری جانشین فعل می شود. این عنصر می تواند فعلی دیگر باشد و یا عنصری جز آن. این مورد نیز مانند اسم، باعث می شود که مخاطب برای درک مفهوم عنصر جانشین، به سراغ اصل فعل برود و بدین صورت بخشی از متن با بخشی دیگر مرتبط شده و این مسئله به انسجام متن کمک می کند.

۱- ۱- ۲- ۳- جمله

همان طور که مثال زده شد، گاهی عبارتی یا جمله ای، جانشین جمله ای دیگر می شود. بدین معنی که آن جمله به جای تکرار شدن، با عبارتی دیگر جایگزین می شود. در این حالت، مخاطب برای درک معنای

عبارت، باید به سراغ جمله اصلی برود. این مسئله باعث می‌شود که معنای بخشی از متن وابسته به معنای بخشی دیگر شود و این به انسجام متن کمک می‌کند.

۱-۶-۱-۳- حذف

حذف در متن، به قرینه معنوی یا لفظی صورت می‌گیرد. بدین معنی که عنصری را که در متن وجود دارد، تکرار نشده و چیزی را نیز جانشین آن نمی‌شود. در چنین حالتی، از قراین و شواهد متن چنین برمی‌آید که بخشی از متن حذف شده است و از بخش‌های دیگر متن، جملات و عبارات دیگر، مخاطب درمی‌یابد که بخش حذف شده، چیست و چه معنایی دارد و بر چه چیزی دلالت می‌کند.

گاهی حذف در جمله، با توجه به بافت گفتمانی و معنایی متن، صورت می‌گیرد. در این موارد، حذف، بیش از عناصر دیگر، نمود انسجام متن است. چرا که این نوع حذف، در متنی که دارای گفتمان و بافت مشخصی باشد، می‌تواند صورت بگیرد.

هنگامی که این نوع حذف در متن صورت گرفته باشد، مخاطب با رجوع به معنای کلی و گفتمان و بافت اثر، باید دریابد که بخش حذف شده، چه بوده است و معنای مورد نظر آن چیست. در این صورت، منسجم بودن متن و مرتبط بودن اجزا و عناصر آن به یکدیگر، به دریافت معنای بخش حذف شده کمک می‌کند و در صورتی که متن از این انسجام برخوردار نباشد، دریافت بخش حذف شده، امکان‌پذیر نیست و انتقال معنا با مشکل مواجه می‌شود. از این روست که گفته شد، حذف، بر اساس، بافت و گفتمان متن، بیش از موارد دیگر، نمود انسجام متن است.

۱-۶-۲- انسجام واژگانی

۱-۶-۱- تکرار

در این پژوهش به بررسی واژه‌هایی پرداخته می‌شود که در متن تکرار شده‌اند و از این طریق، هم حال و هوای خاصی به متن بخشیده‌اند و هم باعث ایجاد انسجام در متن شده‌اند.

بدین معنی که واژه‌ای در متن داستان، که دارای باری عاطفی نیز هست، در متن داستان چند بار در بخش‌های مختلف تکرار می‌شود. در این صورت، این واژه، علاوه بر این که آن بار عاطفی خاص را در داستان ایجاد می‌کند. باعث این می‌شود که مخاطب، با خواندن آن بخش‌های دیگر داستان را تداعی کند و تکرار این واژه‌ها آن بار عاطفی خاص را در داستان غالب کرده و آن را در فضای داستان تأثیرگذار می‌نماید.

همه بخش‌های تحلیل تناسب کلمات، از جمله، هم‌معنایی و تناسب معنایی و شمول معنایی. در این پژوهش (با توجه به این که در رشته ادبیات صورت می‌گیرد و هدف پژوهشگر به دست دادن نتیجه‌ای کاربردی از آن است) با عنوان تناسب بررسی شده است. بدین معنا که گاهی تضاد معنایی و گاهی هم‌معنایی و گاهی نیز شمول معنایی، باعث ایجاد تناسب بین واژه‌های داستان شده است. همه این موارد، تحت عنوان تناسب در بیت‌های دو داستان بررسی می‌شود. تناسب در این معنا، مفهومی است گسترده‌تر از تناسب در اصطلاح بدیعی آن.

۱-۷- فردوسی:

حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی (متولد ۳۱۹ خورشیدی، ۳۲۹ هجری قمری و درگذشته پیش از ۳۹۷ خورشیدی، ۴۱۱ هجری قمری در توس خراسان)، سخن‌سرای نامی ایران و سراینده شاهنامه حماسه ملی ایرانیان است. (Britannica, Ferdowsi)

بر پایه اشاره‌های ضمنی فردوسی دانسته شده‌است که او دهقان و دهقان‌زاده بود. دهقان در عصر فردوسی و در شاهنامه او به معنی ایرانی‌تبار و نیز به معنی مالک روستا یا رئیس شهر بوده‌است. (ریاحی ۱۳۷۵: ۷۲)

همچنین از شاهنامه این گونه برداشت کرده‌اند که فردوسی با زبان عربی و دیوان‌های شاعران عرب و نیز با زبان پهلوی آشنا بوده‌است. (همان: ۷۴)

کودکی و جوانی فردوسی در زمان سامانیان سپری شد. شاهان سامانی از دوستداران ادب فارسی بودند. آغاز سرودن شاهنامه را بر پایه شاهنامه ابومنصوری از زمان سی سالگی فردوسی می‌دانند، اما با درنگریستن به توانایی فردوسی می‌توان چنین برداشت کرد که وی در جوانی نیز به سرایندگی می‌پرداخته‌است و چه بسا سرودن بخش‌هایی از شاهنامه را در همان زمان و بر پایه داستان‌های کهنی که در داستان‌های گفتاری مردم جای داشته‌اند، آغاز کرده‌است. (نولدکه ۱۳۲۷: ۵۶)

فردوسی پس از آگاهی یافتن از مرگ دقیقی توسی و نیمه‌کاره ماندن گشتاسب‌نامه سروده او (که به زمانه زرتشت می‌پردازد)، به نگاشته شدن شاهنامه ابومنصوری که به نثر بوده و بن‌مایه دقیقی توسی در سرودن گشتاسب‌نامه بوده‌است پی برد و به دنبال آن به بخارا، پایتخت سامانیان («تخت شاه جهان») رفت تا آن را بیابد و بازمانده آن را به شعر در آورد. (ریاحی ۱۳۷۵: ۹۱)

فردوسی در این سفر «شاهنامه ابومنصوری» را نیافت اما در بازگشت به توس، امیرک منصور، که از دوستان فردوسی بوده‌است و «شاهنامه ابومنصوری» به دستور پدرش ابومنصور محمد بن عبدالرزاق یکپارچه و نوشته شده بود، نسخه‌ای از آن را در اختیار فردوسی نهاد. (دوستخواه ۱۳۸۴: ۳۶)

سال مرگ فردوسی تا چهار سده پس از زمان او در بن‌مایه‌های کهن نیامده‌است. نخستین نوشته‌ای که از زمان مرگ فردوسی یاد کرده مقدمه شاهنامه بایسنغری است که سال ۴۱۶ هجری قمری را آورده‌است. این دیباچه که امروزه بی‌پایه بودن نوشتارهای آن به اثبات رسیده از بن‌مایه دیگری یاد نکرده‌است. تذکره‌نویسان بعدی همین تاریخ را بازگو کرده‌اند. جدای از آن تذکره‌الشعراى دولت‌شاه (که آن هم بسیار بی‌پایه‌است) زمان مرگ او را در سال ۴۱۱ هجری قمری آورده‌است. (مینوی ۱۳۴۶: ۴۲)

محمد امین ریاحی، با درنگریستن در گفته‌هایی که فردوسی از سن و ناتوانی خود یاد کرده است، این گونه نتیجه‌گیری کرده است که فردوسی می‌بایست پس از سال ۴۰۵ هجری قمری و پیش از سال ۴۱۱ هجری قمری از جهان رفته باشد. (ریاحی ۱۳۷۵: ۱۵۲ - ۱۵۶)